

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاښد تن من مېباد بدین بوم ویر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نعمت الله مختارزاده
شهر اسن – المان

جفا

از جفا و ، از وفای روزگار
این و آن ، کردند از میهن فرار
نامداری آمد و ، بی نام شد
بی نشان ، با نام و هم با کام شد
جو فروشی آمد و گندم فروخت
خود فروشی آمد و مردم فروخت
جای بابل ، زاغ در گلشن گرفت
خوشنوا بابل ، ره گلخن گرفت
غنچه ها ، پامال جهل زاغ شد
وارث گل ، خار و خس در باغ شد
شب‌نم اشک وفا ، آواره گشت
ژاله گرز جفا هرکاره گشت
لاله از داغ دلش ، ساغر گرفت
حنجرم را خار غم خنجر گرفت
شمع رفت و بر مزاری گریه کرد
جان فدای ظلمتی پُر فیه کرد

سوختند پروانه ها با بال و پر
 در ره معشوق ، دادند جان و سر
 داغ حسرت ، دامن لایلا گرفت
 با حیا مجنون ، ره صحرا گرفت
 میهن زیبای ما ، ویرانه شد
 داستاناش در جهان افسانه شد
 نو نهالانش به خون غلتان شدی
 مادرانش هر طرف گریان شدی
 نوعروسان ، جامه ماتم به تن
 تازه دامادان به تن ، خونین کفن
 شعله ور ، بر هر طرف نار فراق
 مرد و زن ، پیر و جوان در افتراق
 رهروانش ، طعمه گرگان شدند
 رهبراناش پیرو شیطان شدند
 آتش جهل و تعصب ، در گرفت
 قتل و غارت ، جمله را در بر گرفت
 بغض و کین و دشمنی و انتقام
 خون همنوعان به ساغر هم به جام
 ریش و پشمی ، صورت مردان گرفت
 چون کفن ، چادر روی نسوان گرفت
 خوشگل و خوش صورت خوش هیکلان
 حیف باشد اینهمه خوبان مهان
 (احسن الخالق) چه شد ، برهان چه شد
 آن (تبارک) گفتن سبحان چه شد
 آنکه صیدی بود در دام هوس
 حال صیاد است و می گیرد نفس
 شکوه دارد زان گروه ، اکنون قلم
 برده از خاطر ، ز صیادان سلم
 خرمن هستی ما کرده حریق

ناکسان ، با جامه و نام رفیق
 هر یک از بیگانه و قومی و خویش
 نیشِ ظلمی میزنند از پشت و پیش
 آنکه خورده مالِ طفلانِ صغیر
آرزو دارد ز مسکینان حصیر
 در صفِ اول به مسجد جای او
 غیبت و دشنام هـا فتوای او
 حجِ فرض و حجِ عمره ، بار بار
 خانه کعبه ز نامش شرمدار
 حاجی خواند ، نامِ خود با طنطنه
 رشقه می کارد ، به کُردِ گندنه
 از جفایش ، دل شده آتشفشان
 لاله گون است ، سینه های دوستان
 گر نویسم یک ، ز اعمالِ هزار
 خامه رویِ نامه گردد شرمسار
 هر کجا از مذهب و **دینی** ، سخن
 مرده شوی و قبر حاضر ، با کفن
 میکند توهینِ ، دیگر کیش و دین
 معنیِ قرآن نمی داند لعین
پس (وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ)
 خواندن و فهمیدنش ، هردم ثواب
 معجزه ، این است از آئینِ من
 گر کسی شد ، با خبر از دینِ من
 بی نمازان ، روزِ **پنج وقتی** ، نماز
 با خدا از مکر ها ، راز و نیاز
 هر ریاکاری شود پرهیزگار
 روزه و زکات و حجش بیشمار
 آنکه دایم از اطاعت ننگ داشت
 در عبادت ، روز و شب نیرنگ داشت

با خدا و با رسولش رنگ داشت
 با پدر ، هم مادر خود جنگ داشت
 مجلس تریاک و چرس و بنگ داشت
 سوی مظلومان ، نثار سنگ داشت
 شیشه قلبش همیشه زنگ داشت
 وقت خدمت ، پای های لنگ داشت
 کیسه پُر میکرد و چشم تنگ داشت
 مستی و ، هم دوستی با زنگ داشت
 حق خواهر ، هم برادر ، چنگ داشت
 چونکه با یاران ، شبانه مگ داشت
 نه ادب ، نه فهم و ، نه فرهنگ داشت
 رقص با هر ساز و هر آهنگ داشت
 بنگرش اکنون ، میان مومنین
 با نماز و ، روزه و حجی چنین
 غیبت مردم به هنگام نماز
 با تظاهر میکنند راز و نیاز
 روزه گیرد ، بهر مُدِ لاغری
 نه ز دستور خدا شرمندگی
 دم بدم با خرج های بی حساب
 جانب مکّه ، همه اندر شتاب
 تا که گردد حاجی و نامش دراز
 با نمک ، با سیر و مرچ و با پیاز
 حج اکبر ، دل به دست آوردنست
 نه به چوب و سنگ ، سجده کردنست
 بهتر از اکبر ، به میهن کن سفر
 صد هزاران حج نما با یک نظر
 پُر بود کنج و کنارش کعبه ها
 انتظار تُست ، آنجا سجده ها
 صد هزاران هموطن آواره بین

هم‌مريض و ناتوان بیچاره ، بین
 عزتِ خود ، میدهند ، برباد ازان
 تا رسد بر طفلِ شان ، یک لقمه نان
 بیش ازین گفتن ، مرا منظور نیست
 گر نویسم این رقم ، منشور نیست
 هر چراغی را که یزدان بر فروخت
 پُف‌کننده ، ریشه‌ خود را بسوخت
 آن چراغی است ، بی تیل و فتیل
 شعله ور ، رخشنده ، بی مثل و مثیل
 هر که توهین میکند بر دینِ حق
 چوبِ یزدانی بود وی را سبق
 ضربه اش نبود به جسم و نه به جان
 با نمک سوزنده ، هم روح و روان
 چوبِ یزدان بی صدا و بی دواست
 گر زند ، عرشِ مُعلا در صداست
 درد و زخمش ، بی دوا و مرهمست
 هر مریضش بی طبیب و همدست
 بر تو بسپردم خدایا ، جمله را
 بابِ رحمت ، از کرم بر ما گشا
 فضلِ خود شایان نما بر بندگان
 عدلِ خود کامل نما بر ظالمان
 تا نوشتیم ، ذره از اعمالِ یار
 کاغذم شد ناگهان نقش و نگار
 از نفیرم نامه ها رنگین شده
 وز زفیرم خامه ها خونین شده
 « نعمتا » خونِ دل از نوکِ قلم
 ناچکیده قطره ای ، شد این رقم